

۱۰ بسته محتوای
مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب
سخنرانی محرم

محتوای
شب سوم



اهمیت «روایت»
و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛
از حضرت زینب (س) تا
روایت گران امروز



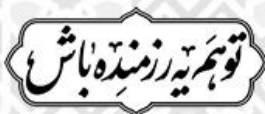
عَلَمْدَارانِ رَوَايَتِ

اهمیت «روایت» و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛

از حضرت زینب (س) تا روایت‌گران امروز

۱۰ بسته محتوای مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب سخنرانی محرم

تألیف: حجج الاسلام محمدصادق داودی و علی جمشیدی
با همکاری: استاد ملی جهاد تبیین قراگاد قرب بقیة الله (عجل الله)



Razmende Bash.ir



شماره مجله تبیین قرین و گویا



سیر کلی جلسه شب سوم محرم

(مردم، علمداران بیدارِ روایت)

قرآن و روایتگری اصحاب کهف

فتح مدینه با تبیین مردمی

روایتگری یک خرما فروش

جاده صاف کنِ اغتشاشات
۱۴۰۴ و جنگ رمضان

نقش مردم در میدان روایت

جایگاه زنان در میدان روایت

میدان‌داری راویان مردمی در
پیروزی انقلاب اسلامی

نبرد روایت‌ها در روزگار ما

روضه راوی سه ساله کربلا

شب سوم

مردم غیور! برادران و خواهران آزاده!

قدرتِ روایت، از بُرندگیِ شمشیر



بسیار بیشتر است؛ چراکه شمشیر

مقدمه و ورود بحث

تنها جسم‌ها را از پای درمی‌آورد و خون‌ها را می‌ریزد،
اما روایتِ دروغین و آلوده، می‌تواند مسیر یک ملت را
منحرف کند.

تاریخ را نگاه کنید؛ در اوج قدرت‌نمایی

بنی‌امیه، زمانی که معاویه بر تخت

خلافت تکیه زده و تمام تریبون‌های



روایت و داستان

جهان اسلام را در قبضه خود داشت، برای سفر حج

راهی مکه شد. در همان ایام، به او خبر دادند که زنی

شجاع به نام «دارمیه حِجُونیه» در مکه حضور دارد

که بی‌پروا در مدح امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سخن

می‌گوید و علیه حکومت اموی روشنگری می‌کند.

معاویه با تکبر دستور داد او را به مجلسش بیاورند. قصدش این بود که در حضور بزرگان و شیوخ، این زن را تحقیر کند و نشان دهد که او فردی عادی و بی‌ارزش است. معاویه با لحنی گزنده او را مخاطب قرار داد و با کلمه «سیاه» خطابش کرد. اما دارمیه، مانند اینکه که قدم در میدان جنگ گذاشته است، با صدایی رسا، در برابر تمام هیمنه معاویه ایستاد. معاویه با طعنه پرسید: «چرا علی را دوست داری و مرا دشمن می‌داری؟» دارمیه شجاعانه پاسخ داد: «علی را دوست دارم به خاطر عدالتش در تقسیم بیت‌المال و به خاطر ولایتش در روز غدیر؛ و تو را دشمن می‌دارم به دلیل خونریزی، اختلاف‌افکنی میان امت، و احکام ظالمانه‌ای که تنها بر اساس هوای نفست بنا کرده‌ای»^۱.

خودتان را در آن شرائط تصور کنید، یک زن تنها به عنوان کنیز در درگاه خلیفه حاضر شده است،



ایستادن پای روایت درست در این شرائط کار هر کس نیست.

ما در شب‌های گذشته گفتیم که در این مسیر پرخطر، لباس نظامی ما همین پیراهن مشکی عزای اباعبدالله علیه السلام است.

پادگان آموزش انسان‌سازی ما مجلس روضه است، عملیات بزرگ و نهایی ما زیارت اربعین است و سلاح ما در این نبرد، «روایت» است. خداوند متعال، وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام و تک‌تک اهل‌بیت علیهم السلام، همگی راویان حق بودند و از این سلاح بهره بردند.

**اما این روایت چه ارتباطی با ما
مردم عادی دارد؟**



قرآن کریم بارها و بارها حضور مردم عادی را در میدان روایت و تبیین، تأیید و تمجید می‌کند.

دیشب از حبیب نجار یا همان مومن آل یاسین گفتیم که پای روایت جانش را فدا کرد؛ نمونه قرآنی دیگر، تبیین **اصحاب کهف** است، اصحاب کهف نه پیامبر بودند و نه صاحب‌منصبان حکومتی؛ آن‌ها گروهی از مردم عادی بودند که در برابر روایتِ شرک‌آلودِ حاکمِ زمانه قیام کردند تا حق را فریاد بزنند خدای متعال تبیین‌گری آنان را روایت می‌کند:

«إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» (سوره کهف/ آیه ۱۴)

این یعنی یک گروه کوچکِ مردمی، اگر اراده کند، می‌تواند روایتِ مادی یک امپراتوری بت‌پرست را به چالش بکشد.

خداوند متعال از ما نیز همین را می‌خواهد و تأکید می‌کند: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادَى» (سوره سبأ/ آیه ۴۶)



این یعنی ما مردم کوچه و بازار، وظیفه داریم تک‌تک و گروهی برای روایت صحیح از اسلام و انقلاب و تحقق فریضه قطعی و فوری جهاد تبیین در جامعه تلاش کنیم؛ تا مردم و جوانان ما در گرداب کج‌روایت‌های دشمن غرق نشوند.

البته شما بزرگواران به عنوان مردم مبعوث شده، سالهاست که پای این انقلاب اسلامی ایستاده‌اید، شما رزمندگانی هستید که به دعوت امام روح‌الله، رهبر شهید و امام حاضرمان لبیک گفتید و تا امروز با قدرت و صلابت در صحنه حاضرید.

بیایید این حضور و آمادگی خود را با صدای بلند فریاد بزنیم:

خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست
خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست



مردم؛ پاسداران سینه‌به‌سینه دین



دین مبین اسلام از همان روزهای نخست، سینه‌به‌سینه میان مردم چرخیده است. بار ترویج دین، همواره بر دوش مردمِ کوچه و بازار بوده که به یاری امام خود شتافته‌اند. اگر تورقی در کتاب‌های حدیثی و تاریخی شیعه داشته باشیم، به‌روشنی می‌بینیم که راویان احادیث پیامبر ﷺ و ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، وزرا و حاکمان نبودند؛ بلکه علما و مردم عادی با شغل‌های **مختلف** بودند.

راویانی که با راهنمایی علما و با مجاهدت‌های خود، دین را از تحریف حفظ کردند، از بزاز و پارچه‌فروش گرفته تا روغن‌فروش، عطار و ...

در طول دوران مختلف بعثت وجود حاکمان ظالم، پایگاه رسانه‌ای و منبرِ ترویجِ دین، عموماً بصورت سینه به سینه و از طریق همین خانه، بازار و مغازه صورت گرفته است. مردم عادی، شبکه‌ای رسانه‌ای،

قدرتمند و نفوذناپذیر برای اهل بیت علیهم السلام تشکیل داده بودند تا معارف دین را بدست ما برسانند.

فتح مدینه با معجزه کلام



می‌خواهید ببینید یک فرد عادی اما دغدغه‌مند چگونه می‌تواند با سلاح روایت یک قوم را دگرگون کند؟ به داستان فتح مدینه نگاه کنید. آیا می‌دانید یکی از مؤثرترین کسانی که مردم مدینه را پیش از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله با اسلام آشنا کرد، که بود؟

روایت‌گری جوان به نام «مصعب بن عمیر». مصعب در خانواده‌ای بسیار ثروتمند در مکه متولد شده بود. پس از پذیرش اسلام، مادرش او را از خانه بیرون انداخت و تمام ثروت را از او گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جوان را برای رساندن پیام دین به مدینه فرستادند.

افرادی از بین مشرکین مانند «اسید بن حضیر» و «سعد بن معاذ» با شمشیر برهنه به سراغش آمدند تا او را بکشند؛ اما مصعب، در کمال آرامش از آنان خواست تا اول حرف‌هایش را بشنوند.

او چنان با منطق، حقیقت اسلام را تصویر کرد که هر دو شمشیر انداختند و بعد از مدتی مسلمان شدند. بله؛ روایت شجاعانه یک جوان، یثرب را برای پذیرش پیامبر و تشکیل «مدینه النبی» آماده کرد و در نهایت، در سن ۳۰ سالگی در نبرد احد به درجه شهادت رسید و پیامبر ﷺ با دیدن پیکر او به شدت گریستند^۲.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۷۷ تا ۸۰



هزینه دادن در مسیر روایت حق

علمداران میدانِ روایت، گاهی بهای
بسیار سنگینی پرداخته‌اند. عبیدالله بن
زیاد، «میثم تمار» را دست‌گیر کرد؛



روایت و داستان

خرمافروش ساده کوفی. تنها جرم او روایت‌گری حق
و فریاد زدنِ فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوچه و بازار
بود.

ابن‌زیاد او را بر تنه نخلی بست تا بدون آب و غذا
ذره ذره جان دهد؛ اما میثم قتلگاهش را به منبرِ
روشنگری تبدیل کرد و با دست‌وپای بسته دروغ‌های
بنی‌امیه را رسوا ساخت.

وقتی ابن‌زیاد دید نمی‌تواند صدای حق‌گوی او را ساکت
کند، دستور داد زبانش را از حلق بیرون بکشند^۳. آری
دین و معارف اسلام این‌چنین حفظ شده و به ما رسیده
و اکنون ما وارثان این معارف الهی هستیم.

۳- الإرشاد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵

یکی دیگر از این علمداران تبیین و
روایت، جناب «هاشم بن عتبہ»
ملقب به «هاشمِ مرقال» بود.



روایت و داستان

هاشم در خانواده بدی بزرگ شد، پدرش عتبہ بن
ابی‌وقاص، همان مرد شقی بود که در جنگ احد با
سنگ دندان و پیشانی پیامبر ﷺ را شکست و عهد
بسته بود ایشان را بکشد!

اما پیامبر ﷺ با تدبیر صلح حدیبیه، زمانی خرید تا
روایت صحیح اسلام را به مستضعفین فکری و
شناختی که تحت تأثیر روایت شیطانی مشرکین قرار
گرفته و گمراه شده بودند، برساند؛ همین تبیین سه
ساله در دوران صلح حدیبیه مقدمه‌ای شد برای
آمادگی دلها و فتح بزرگ مکه. یکی از کسانی که در
همین فتح حق را شنید و پذیرفت، هاشم مرقال بود.^۴

۴- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۶۰۱.

بعد از قتل عثمان، ابوموسی اشعری حاکم کوفه تلاش می کرد مردم را به سکوت بکشاند تا با امیرالمومنین علی (علیه السلام) بیعت نکنند.

این جا بود که هاشم مرقال شجاعانه وارد میدان شد، به ابوموسی گفت می ترسی عثمان از قبر بیرون بیاید و تورا سرزنش کند! دست چپ بر دست راست کوبید و فریاد زد: «من با علی بیعت می کنم!» و مارپیچ سکوت را شکست، به طوری که ابوموسی و سایر بزرگان کوفه را به بیعت با امیرالمومنین سوق داد.^۵ او در دشمن شناسی بی نظیر بود و دستگاه رسانه ای معاویه را رسوا کرد. در میدان صفین نیز، وقتی جوانی شامی با کینه کور حمله کرد، هاشم به جای شمشیر کشیدن، از او پرسید:

«چرا این طور با کینه می جنگی؟» جوان گفت فرماندهان ما گفته اند علی بی دین است. هاشم با



تبیین و روایتِ حقیقت، آن جوان را از مسیر اشتباه خود برگرداند.^۶

وقتی هاشم به شهادت رسید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با حسرتی فرمودند که اگر هاشم زنده بود، او را به مصر می فرستادم او هرگز نمی گذاشت عمروعاص و یارانش بر مصر مسلط شوند.^۷

شیرزنانِ روایتگر

حضرت زهرا (علیها السلام)، بزرگ بانوی اسلام، پرچمدار روایت گری در دفاع از ولایت بودند. ایشان برای تبیین جایگاه ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خانه به خانه به روایت حقیقت پرداختند و حتی در مجالس کوچک روضه ای که برپا می کردند، به روشنگری و تبیین می پرداختند؛ به گونه ای که برخی احساس خطر کردند و حتی اجازه برگزاری همان

۶- الأخبار الطوال، ص ۱۲۰

۷- تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۱۰

مجلس کوچک عزاداری را نیز نمی‌دادند. در نهایت، ایشان در مسجدالنبی، در میان جمع مسلمانان، آن خطبه تاریخی و ممتاز را ایراد فرمودند.

در میدان روایت‌گری، زنان، میدان مهم و اثرگذاری همچون **خانواده** را در اختیار دارند؛ جایی که نقش‌آفرینی آنان می‌تواند مسیر یک نسل را تغییر دهد. خواهر «زُرّاء بن اَعین» نمونه‌ای از تأثیرگذاری شگرف روایت صحیح است. او با روایت‌گری و تبیین درست، برادران خود را به سوی مکتب امام صادق (علیه السلام) هدایت کرد تا شخصیتی همچون زراره تربیت شود.

نمونه دیگر، «ام‌خیر» است؛ بانویی که چنان در تبیین حقایق و روشنگری اثرگذار بود که معاویه او را دستگیر کرد و مانع ادامه فعالیت‌های تبیینی او شد.

امتداد میدان داری راویان مردمی؛ از تکثیر اعلامیه و نوار کاست تا نبرد روایت‌ها!



سال‌هایی را تصور کنید که در آن، همه ابزارهای رسمی اطلاع‌رسانی در اختیار رژیم پهلوی بود. وقتی امام خمینی رحمه‌الله نهضت خود را آغاز کردند، رسانه‌ها در قبضه شاه بود؛ اما حقیقت راه خود را پیدا کرد. روحانیون به شهرها و روستاهای مختلف می‌رفتند و برای مردم از حقیقت می‌گفتند. اما این پایان ماجرا نبود؛ مردم خودشان وارد میدان شدند. نوارهای سخنرانی امام رحمه‌الله را تکثیر کردند، دست‌به‌دست رساندند و از کوچه‌ها و خانه‌ها یک شبکه بزرگ مردمی آگاهی‌بخشی ساختند.

آن روزها یک نوار کاست ساده، تبدیل شد به رسانه‌ای که توانست انحصار رسانه‌ای رژیم را بشکند. این قدرت روایت است؛ وقتی مردم، خودشان راوی حقیقت می‌شوند.

امروز هم میدان همان میدان است؛ فقط ابزارها تغییر کرده‌اند. دیگر نوار کاست جای خود را به تلفن همراه و شبکه‌های ارتباطی داده است، اما جنگ اصلی همچنان جنگ روایت‌هاست.

حضور مردم در این میدان‌ها یک اتفاق معمولی نیست؛ خداوند یاری خود را به حضور مؤمنانه مردم گره زده است:

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ»^۸

نبرد روایت‌ها در روزگار ما؛

دروغ‌های بزرگ و فاجعه اسفند ۱۴۰۴

دشمن همیشه می‌داند که اگر نتواند میدان

را تغییر دهد، باید روایت میدان را تغییر دهد.

در حوادث هجدهم و نوزدهم دی‌ماه ۱۴۰۴، تلاش کردند تصویری بسازند که گویا مردم ایران خواستار

۸ - سوره حج، آیه ۴۰

تجزیه کشور هستند؛ اما حضور مردم در حماسه ۲۲ دی‌ماه ۱۴۰۴، پاسخ روشنی به این روایت‌سازی بود. اما ماجرا تمام نشد. دشمن که در میدان عقب نشسته بود، ماشین رسانه‌ای خود را فعال نگه داشت. با انتشار تصاویر و کلیپ‌های ساختگی و روایت‌های تحریف‌شده، تلاش کرد افکار عمومی را به سمت دیگری ببرد.

کلیپ‌هایی که عده‌ای وطن‌فروش تهیه کردند، تصویری دروغین از مردم ایران ساخت و بهانه‌ای برای دشمن فراهم کرد. تا جایی که ترامپ با گستاخی مدعی شد: «من به درخواست خودتان شما را بمباران می‌کنم! سال‌ها کمک خواستید و حالا من آنچه می‌خواهید را می‌دهم!»

و مدتی بعد، در ۱۷ فروردین ۱۴۰۵، دوباره همین ادعا را تکرار کرد که مردم ایران از آمریکا خواسته‌اند بمباران ادامه پیدا کند.^۹

۹- <https://ir.voanews.com/a/trump-iran-america-israel-epic-fury/۸۱۳۴۹۴۵.html>

اما سؤال روشن است:

آیا ملتی حاضر است از دشمن بخواهد خانه‌هایش را
ویران کند؟

سراب آزادی؛

تجربه تلخ عراق، افغانستان و لیبی



آمریکا این سناریوی کثیف رسانه‌ای را قبلاً در عراق،
افغانستان و لیبی پیاده کرده بود. یعنی مدت‌ها قبل
از حمله در رسانه‌ها می‌گفتند ما می‌آییم تا به شما
رفاه و آزادی ببخشیم همین تبلیغات باعث می‌شد
برخی از مردم این کشورها بعد از حمله آمریکا به
جای تفنگ با گل و شیرینی به استقبال سربازان
آمریکایی می‌رفتند!، اما در نهایت آمریکایی‌ها به جای
رفاه و آزادی یک میلیون کشته در عراق، دو میلیون

کشته در افغانستان و ایجاد بازار برده فروشی لیبی را
برایشان به عنوان ارمغان گذاشتند.

اکنون آمریکا با عراق چکار کرده؟ نفت، پول، آسمان
و فضای مجازی عراق در دست آمریکاست. وقتی دولت
عراق نفت می‌فروشد ابتدا مبلغش به حساب‌های عراق
در بانک‌های آمریکایی واریز می‌شود، آمریکا بعد از
کسر هزینه پایگاه‌های نظامی، سربازان و ... هر وقت
عراق درخواست پول کرد با کنترل محل هزینه کرد
مرحله به مرحله پول خود مردم عراق را برایشان
تحويل می‌دهد!

ما با این چنین جنایتکارانی مواجه هستیم. حالا
لیاقت آمریکایی که فقط چند قلم از جنایت‌هایش
اینجا گفته شد چیست؟ بلند فریاد بزن:

مرگ بر آمریکا مرگ بر آمریکا



اما ایران، روایت دیگری دارد...



ایران شبیه بسیاری از کشورهایی که با جنگ روایت‌ها و عملیات رسانه‌ای روبه‌رو شدند نیست؛ چراکه این نظام از دل مردم جوشیده است.

شما مردم، مشکلات را می‌بینید، سختی‌ها را لمس می‌کنید، اما خوب می‌دانید که «راه علاج در وطن است»، نه در وعده‌های کسانی که تاریخشان چیزی جز ویرانی ملت‌ها نبوده است.

شما امروز، در میانه سختی‌ها، زیر سایه تهدیدها و در دل میدان، یک روایت بزرگ ساختید؛ روایت ملتی که ایستاد، تسلیم نشد و آینده خود را به دست بیگانگان نسپرد.

پس با همان صدای بلند و همان اراده‌ای که در بزنگاه‌های تاریخ نشان دادید، روایت خود را به گوش جهانیان برسانید:

ما همه با هم هستیم / عاشق کشور هستیم
ایرانی بیدار است / از اجنبی بیزار است

در طول بحث اشاره کردیم که «اصحاب کُهِف» چند جوانِ با اراده بودند که در برابرِ روایتِ شرک‌آلودِ یک امپراتوری بزرگ ایستادند و اجازه ندادند حقیقت زیر سایه قدرت و تبلیغات گم شود.

اما تاریخ کربلا حقیقتی شگفت‌انگیزتر دارد؛ زیرا در کربلا، راویان حقیقت فقط جوانان و بزرگان نبودند؛ حتی یک **کودک سه‌ساله** هم به میدانِ روایت آمد. معاویه و دستگاهِ تبلیغاتیِ مکارِ بنی‌امیه، چهل سال در شام بذرِ کینه و دروغ کاشته بودند.

آن‌ها کاروانِ اسرای آل‌الله را با هلهله و شادی، و با برچسب‌های دروغین وارد شهر کردند. در نهایت نیز این زنان و کودکانِ داغ‌دیده را در خرابه‌ای تاریک و



نیمه‌ویران جای دادند تا صدای حق‌طلبی‌شان برای همیشه دفن شود و در همان خفقان، بی‌صدا و گمنام جان بسپارند.

در آن روزها، ماریچِ سکوت در شام، به ضخامت و سختی دیوارهای سنگی کاخ یزید بود.

حضرت رقیه (ع.ا.س)، آن کودک خردسال و نازدانه پدر، با همان زبان ساده و بی‌آلایش کودکی، روایتی ماندگار از مظلومیت و حماسه عاشورا را به تاریخ سپرد.

آینه دارِ زینب و زهرا رقیه

کوچکترین انسیه الحورا رقیه

او در میانِ خرابه با زبانِ کودکانه‌اش مظلومیتِ پدر را به تصویر می‌کشید و از غربتِ خاندان رسول‌الله (ص.ا.ع) سخن می‌گفت.

یزید می‌خواست صدای این «راویِ کوچک» را خاموش کند؛ پس دستور داد سرِ بریده‌ی پدر را در دلِ تاریکیِ شب برای او ببرند.

سخت است وقتی روضه وصف دختری باشد
حالا تصور کن به دستش هم، سری باشد
حالا تصور کن که آن سر، ماهِ خون‌رنگی
در هاله‌ای از گیسویی خاکستری باشد
دختر دلش پر می‌کشد، بابا که می‌آید،
موهای شانه کرده‌اش در معجری باشد
ای کاش می‌شد بر تنش پیراهنی زیبا ...
یا لااقل پیراهن سالم‌تری باشد
سخت است هم شیرین زبان باشی و هم فکرت
پیش عمومی تشنه‌ی آب آوری باشد
با آن‌همه چشم‌انتظاری باورش سخت است
سهمت از آغوش پدر تنها سری باشد
شلاق را گاهی تحمل می‌کند شانه
اما نه وقتی شانه‌های لاغری باشد
اما نه وقتی تازیانه دست ده نامرد

طبق نقل بحارالانوار^{۱۰} وقتی طَبَق را جلوی این بانوی سه ساله گذاشتند، پارچه را کنار زد... تا چشمش به سر بریده و لب و دندانِ خونینِ پدر افتاد، «روایتِ عاشورا» را با سوزناک‌ترین کلمات بیان کرد:

«يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟»

پدر جان! چه کسی صورتت را به خونت رنگین کرد؟

«يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ؟»

پدر جان! چه کسی رگ‌های گردنت را برید؟

«يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صِغَرٍ سَنِي؟»

پدر جان! چه کسی مرا در این سنِ کودکی یتیم کرد؟

وای از دل زینب که باید روضه‌اش امشب

«بابا! مرا این بار با خود می‌بری؟» باشد

بابا! مرا با خود ببر، می‌ترسم آن بدمست

در فکر مهمانی و تشت دیگری باشد



باید بیایم با تو، در برگشت می ترسم
در راه خار و سنگ های بدتری باشد
باید بیایم با تو، آخر خسته شد عمه
شاید برای او شب راحت تری باشد؟

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتَنَا رُقَيَّةَ، عَلَيْكَ تَحِيَّةُ
السَّلَامِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...

مداحی پیشنهادی بعد از روضه (کلیک کنید)